

طبقه بندی تحلیلی مثل‌های اخلاقی گیلان

دکتر علی تسلیمی* taslimy1340@yahoo.com

دانشیار دانشگاه گیلان

دکتر سید مجتبی میرمیران

استادیار دانشگاه گیلان

واژگان کلیدی

* مثل

* اخلاق

* گیلان

* تحلیل و طبقه بندی

* ناتورالیسم

محبوبه گل علی پور

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

چکیده:

ضرب‌المثل بازتاب دهنده اندیشه‌ها و افکار جامعه است. در این مقاله به گونه‌ای ساختاری به طبقه‌بندی و تحلیل مثل‌های اخلاقی گیلان از زاویه دیدهای زبانی، ادبی، مردم‌شناختی پرداخته‌ایم. مقاله در عنوان‌های فرعی خود (فرم، ساختار، نشانه و محتوا) به معرفی ساده بودن، حسی بودن، جبری بودن و در یک کلام ناتورالیستی بودن مثل‌های اخلاقی می‌پردازد. ناتورالیست‌ها بر این باورند که انسان نمی‌تواند شخصیت خود را تغییر دهد. صاحبان این مثل‌ها خواسته یا ناخواسته به باورهای ناتورالیستی گرایش دارند.

عنصر غالب مثل‌ها اخلاقی است، اما مقصود این مقاله جمع‌آوری و معرفی کل مثل‌های اخلاقی نیست. تنها چند مثل را به عنوان نمونه فراگیر انتخاب کرده و آنها را تعمیم داده‌ایم. این مثل‌ها در ساختار درونی آمرانه و بازدارنده‌اند، اما به واسطه سرشت نامناسب آدم‌ها امید می‌دهد. دگرگونی آنها نیست. هدف این مقاله معرفی ساختارهای ضرب‌المثل‌ها و نیز سادگی نگاه کاربران آنها نسبت به اخلاقیات انسان است.

مقدمه

کادن می گوید: مثل "سخن پر مغز کوتاهی است که حقیقتی همگانی را متصور می سازد و در فرم و محتوا با پند و اندرز و سخنان قصار پیوند می یابد" (Cuddon, 1984: 537). این سخنان چه بسا جنبه‌های مجازی و کنایی دارند. "مثل‌های ایرانی یکی از گرانبهارترین نمونه نثر فارسی است که از حیث موضوع، تازگی و تنوع درخور معرفی به دنیا می باشد و قادر است با بهترین آثار ادبی برابری بکند" (هدایت، ۱۳۸۳: ۱۶۲). بسیاری از مثل‌ها دارای کارکردهای اخلاقی‌اند. حتی آنهایی که درباره تقدیر و نیز اخلاق‌های موروثی گفته شده‌اند؛ چرا که گاهی مثل‌ها به کنش و کوشش آدمی بی توجه نیستند. اما آنهایی که از جمله به کنایه و مجاز، به موارد مشخص و سهل‌الوصول اخلاقی اشاره می‌کنند، مواردی مانند دروغ، ریا، خست، حرص، خشم، انتقام، شتابزدگی، غرور، شجاعت و غیره موضوع این بحث‌اند. این جنبه‌ها معمولاً سنتی‌اند و بیشتر از اخلاق سنتی حمایت می‌کنند. گاهی رگه‌هایی از اخلاق و رفتار متفاوت امروزی را نیز یادآور می‌شوند. این رگه‌ها گویا تحت تأثیر آدم‌های نسبتاً غیر عامی وارد شده است؛ ولی به هر حال، عامیانه و فولکلوریک شده‌اند. موارد فراوانی یافت می‌شود که در عین اخلاقی بودن، از نزاکت زبانی خارج‌اند و به نحوی نقض غرض می‌کنند. به عبارتی، چه بسا این امور اخلاقی با خشونت و یا طنز گزنده ارائه شده‌اند که نشانه اخلاق و فرهنگ غیر والای صاحبان ضرب‌المثل‌هاست. ناگفته نماند که این مثل‌ها از اثر پاینده لنگرودی (مثل‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم) اخذ گردیده است، مثل‌های این کتاب مربوط به نقاط مختلف گیلان می باشد و از همین رو لهجه‌ها و آوای آنها دارای تفاوت‌هایی است.

روش کار مقاله تحلیل فرمی و محتوایی ضرب‌المثل‌های اخلاقی است. این ضرب‌المثل‌ها معمولاً در پیرامون زندگی عملی (رویارویی با طبیعت بیرونی و بهره برداری مادی و اقتصادی از آن) می چرخد و از آنجا که طبیعت اخلاقی آدم‌های عوام با طبیعت ساده بیرونی و زندگی انضمامی و عملی آنها ارتباط تنگاتنگ دارد، ضرب‌المثل‌ها نیز بیشتر جنبه ناتورالیستی دارند تا آرمانی و ایدئولوژیک. همه این مثل در این مقاله دست‌مان را می گیرد و کارمان را به پیش می برد و از این رو گزینش‌ها نسبتاً اتفاقی است، چرا که تمامی یا اکثر مثل‌ها همانند یکدیگرند ولی ما به منظور پرهیز از اطناب فراوان، برخی از آنها را که محتوا و ریخت نسبتاً

بهتر و گویاتری داشته انتخاب کرده‌ایم. اما کار جدی ما استخراج و بیرون کشیدن مثل‌های اخلاقی از موضوعات دیگر است.

فرم

تعبیرات، واژگان و زبان مثل‌ها ساده و عامیانه‌اند؛ یعنی از ساز و کارهایی چون فخامت، کلیت، استعاره و مجاز کمتر استفاده شده است. البته مثل‌هایی که با زبان ادبی بیان می‌شوند، بهره فولکلوریک آن کمتر است و اساساً بحث ما بر سر مثل‌هایی است که مورد دستبرد آدم‌های تحصیلکرده و شاعر قرار نگرفته باشد. یعنی تغییراتی فاضلانه در زبان و ادبیات آن صورت نگرفته باشد.

از ساز و کارهای ساده و عامیانه بودن زبان می‌توان به انضمامی بودن، عدم فخامت، نداشتن صنایع بدیعی (چون قافیه و جناس) و بیانی (استعاره و مجاز) اشاره کرد. البته ممکن است این ساز و کارها در ادبیات فولکلوریک هم وجود داشته باشد، اما عنصر غالب و مسلط نیست. بنابراین تقسیماتی که می‌توانیم از جهت فرم و ساختار در اینجا طرح می‌کنیم، بدین گونه است:

- انضمامی و جزئی‌تر شدن از خصلت‌های زبان عامیانه است. البته باید گفت که مثلها جنبه‌ای کلی دارند، اما کاربرانشان چه بسا به موارد ظاهراً جزئی اشاره می‌کنند. این موارد ظاهراً جزئی، همان ضمیرها و اشاره به اشخاص نزدیک است. مثلاً:

«آدم خو جان گوشته آشانه ره فاده»

: «adəmxujanəguštəašanə re fade»

- آدم گوشت تنش را برای ایشان می‌دهد

«گوشت تن» «ایشان»، «دادن» اشاره‌ای بسیار عینی و جزئی است. اما در مثل ادبی شده آن: «جان فدای یاران موافق کنید». کلمات «جان» واژه‌ای کلی و انتزاعی است: «یاران موافق» اشاره‌ای کلی دارد، و «فدا کردن» جنبه ذهنی و ادبی‌تری دارد.

- زبان و اصطلاحاتی که عوام به کار می‌برند، ساده است؛ در صورت فخامت، بسیار جزئی و ناچیز و آن هم زیر نفوذ آدم‌های نسبتاً با سواد است. اما بافت اصطلاحاتی چون گاز گرفتن و لگد زدن، عامیانه است. «پیش دکی گاز گینه، پس دکی لَقَد زنه.

«piš daki gāz ginə , pas daki laqad zenə»

پیش بیفتی گاز می‌گیرد، عقب بیفتی لگد می‌زند. (کنایه از آدمی ناسازگار)

- صنایع بدیعی ۴: با اینکه صنایع بدیعی کار را ادبی و مکتوب می‌کند و آن را از ادبیات عامیانه، شفاهی و فولکلوریک جدا می‌سازد، تأثیراتی عوامزده، ساده لوحانه و تصنعی بر مثل‌ها می‌گذارد. با این همه صنایع ادبی از مهمترین علایق فرهنگ عوام است. چرا که مردم مثلاً قافیه را از ساز و کارهای مشروعیت‌بخش و چون وحی مقبول می‌دانند (تسلیمی، ۱۳۸۱: ۱۴۳). برخی از صنایع ادبی چون سجع، با اینکه زمانی ارزش ادبی داشته، در آثار ادبی امروز دیگر جنبه زیبایی شناختی ندارد و جنبه خودکار و اتوماتیک به خود گرفته است و تنها عوامند که از آن لذت می‌برند: «پیچ پیچه گردن واپیچه»

«pičpičəgardanvapičə. »

گردن پیچ پیچ کننده می‌پیچد.

اما گاهی با اینکه تصنعی می‌نماید، متفاوت نیز به نظر می‌رسد و در عین ساده لوحی دارای تازگی است. «از پدری خانه، از مادری خانه، انه نام خانجانه»

«azpədərixānə ,azmādərījānəanənām xānĵānə»

از پدری خان است و از سوی مادر، جان و عزیز است و اسمش خانجان است.

از صنایع مهم دیگر که برای قشر تحصیلکرده همچنان کم ارزش است تضاد و تقابل نام دارد: «این گه تی دیل گوی، تی زوبون نگوی؛ این گه تی زوبون گوی، تی دیل خبر نداره»

goy tizubonnagōy, ingətizubongōytidilxabarnadarə. in gətidil

اینکه دلت می‌گوید زیانت نمی‌گوید و برعکس.

با این همه برخی از تقابلهای جذاب‌ترند: «آوموسون شودره، ریکه موسون خوجا سراپسه»

āwəmusonšōdarərikəMusonxujāsər'isa

مثل آب می‌رود و مثل ریگ سرچایش ایستاده: ظاهر و باطنش با هم تفاوت دارد. یا «پيله دریا تی ره تا زانویه

pile daryāti re tāzānuyə

دریای بزرگ و عمیق تا زانوی تو است

– صنایع بیانی^۴: صنایع بیانی به دو صورت یعنی در اجزاء و عناصر و نیز ساختار و کلیت مثل‌ها مشاهده می‌شوند. از نظر اجزاء و عناصر، مثل‌های عامیانه دارای تشبیهات و استعارات بسیار معدود و انگشت‌شمارند و همچنین از دیدگاه اشرافی و ادبی چندان جذاب نیستند: «اینه سر نره مگس ننیشته»

Inəsarənarəmagaznaništə.

روی سرش مگس نر ننشسته

در مورد دختری که خود را از نامحرم محفوظ داشته است، در ساختار کنایه است. اما در اجزاء مگس نر، استعاره از مرد است. این استعاره بسیار ساده و عامیانه است و با اینکه جذابیت ادبی و فخامت چندان ندارد از زاویه دید عامیانه، استعاره زیبایی است و مهمترین ساز و کارهای زیبایی آن صنعت مبالغه است و اینگونه موارد زیبایی شناختی چه بسا خودآگاهی ادیبانه ندارد، بلکه از ذوق ناخودآگاه عوام سرچشمه می‌گیرد و اگر گاهی متأثر از آثار ادبی و اشرافی کلاسیک از این صنایع استفاده کند آن را تبدیل به مناسبات عامیانه می‌کند؛ مثلاً سازوکار اشیاء دم دستی و بومی آسان فهمش می‌سازد: «امو دریا بزه کونده ایم amudaryābazakundāim

(ما کونده - نوعی چوب - آبدیده ایم. معادل ادبی تر آن، گرگ باران دیده ایم)؛ همچنین باید از سخن «مک دونالد» یاد کنیم که می‌گوید «فرهنگ عوام تن به طبقه اشراف نمی‌دهد. (استریناتی،

ساختار

یاکوبسن بر این باور است که عنصر مسلط شعر و قصه‌های سورئالیستی و رمانتیستی و... استعاره است و عنصر مسلط نثر و قصه‌های رئالیستی، مجاز است (Jakobson, 1992:57). باید اضافه کنیم که عنصر مسلط مثل‌ها کنایه است؛ اگر چه تمثیل، تشبیه و استعاره (محور جانشینی) نیز در اجزاء و ساختار آنها دیده می‌شود، دست کم در این بخش از جهت ساختار انگشت شمار است. مثل: «پيله دریا تی ره تا زانویه» که استعاره‌ای تمثیلی از توانایی و شجاعت است و نیز «آب موسون شو دره، ریگ موسون خوجا سراپسه» که تمثیلی از تفاوت ظاهر و باطن آدمی است. بنابراین عنصر مسلط مثل‌ها، کنایه است. کارکرد کنایه از جمله در آثار طنزآمیز دیده می‌شود و می‌توان گفت که مثل و در نتیجه کنایه عنصر مسلط آثار طنزآمیز است.

ساختار دستوری جمله‌های مثل‌ها اکثراً خبری و گزارشی است و کمترشان انشایی و آمرانه است ولی به هر حال دارای مقاصد آمرانه و ناهیه‌انده، یعنی زبان گزارشی است اما مقصود آمرانه است و این ظاهراً بدین خاطر است که آنها، معمولاً بطور ناخودآگاه حقایق و واقعیت‌های زشت و زیبا را گزارش می‌دهند و تصمیمات را به بر آدمها می‌گذارند. به گونه‌ای که خود آن‌ها بعد از بیان این مثل‌ها راه درست و نادرست را بر می‌گزینند.

آب از انه دس نچکه»؛

ow 'az, anə das nəčəke

آب از دستش نمی‌چکد. کنایه از خسیس بودن،

«آدم به گبه حیوان به لافند

adambəgabəhayvonbəlāfand

آدم با سخن رام می‌شود و حیوان با ریسمان

می‌بینیم زبان هر دو، گزارشی است اما مثل نخستین می‌خواهد بگوید خسیس نباش و مثل دوم می‌گوید: چون آدم هستی، حرف شنو باش. ساز و کار نهی کردن مثل اول، همان تخریب کردن زشتی است و نیز ساز و کار آمرانه جمله دوم، تشویق به آدم شدن است. مثل از

مهمترین انواع و شاید تنها نوع ۶ زبانی و ادبی است که گزارش آن همیشه ساده است، با دستور و امر و نهی کردن به چیزی. «مثل‌ها و تمثیل‌ها نه تنها محکوم و سرزنش می‌کنند، بلکه به دارندگان معایب تذکر و بیدار باش می‌دهند». (کوراوغلی، [آبی تا]: ۸۰) با این توصیف ساختار اصلی مثل‌ها یا ناهیهانه و تخریب‌گرانه است و یا آمرانه و هدایت‌گرانه که معمولاً اولی با لحن بد و دومی با لحن خوشایندی ارائه می‌شود. به لحاظ لحن ۷، ساختار ضرب‌المثل‌ها چه بسا شبه حکیمانه و قصار گونه و مکتوب‌وار است اما تعدادش در اندازه‌های مثل‌های غیر حکیمانه و شفاهی - که هنوز مکتوب نگردیده - نیست. مثل‌های غیر حکیمانه هم دارای لحن‌های طنز آمیز، انتقادی و منفی (تخریبگر) آمرانه و عاطفی است.

در اینجا لازم است که تفاوت میان کلمات قصار (حکیمانه). و مثل‌های قصار گونه، شبه حکیمانه و غیر حکیمانه طرح گردد. کلمات قصار جمله‌هایی است موجز، حکیمانه و معمولاً کلی که ویژگی‌ها و صفات کلی بشر و طبیعت عمومی حاکم بر جوامع بشری را بازگو می‌کند. لحن حاکم بر این کلمات لزوماً دستوری و آمرانه نیست اما نتایج آن دستوری است و اخلاقیات حکیمانه را به پیش می‌کشد. و چه بسا این جمله‌ها به نوابع و انسانهای هوشمند نسبت داده شده است و طبعاً فهم آنها دشوارتر از مثل‌های عامیانه است و هنوز کاربرد عمومی پیدا نکرده است، اما مثل‌های عامیانه برای عوام آسان فهم‌تر است و هیچ ضرورتی ندارد که حکیمانه باشد. برای نمونه «دلش مثل شیشه است زود می‌شکند»، ضرب‌المثلی است که دارای شاخصه‌های جزئی بودن نهاد (دلش) و طبیعت غیر عمومی است، چرا که همه انسانها زود شکن نیستند و نیز کاربرد همگانی و عمومی دارد. برخلاف این جمله ی قصار و معروف هابز که «انسان گرگ انسان است» دارای معنایی کلی است و عوام نیز هنوز از آن استفاده نمی‌کنند، اما گاهی می‌توان ضرب‌المثل‌های شبه حکیمانه و قصار گونه را معرفی نمود: این مثل‌ها نسبتاً کلی است (از نشانه‌های جملات قصار)، ولی از آنجا که به آسانی مورد استفاده عوام قرار می‌گیرد (از نشانه‌های ضرب‌المثل‌ها)، می‌توانند مثل‌های شبه حکیمانه و قصارگونه به شمار روند. این مثل که «آدم به سخن و حیوان به بند رام می‌شود» ضرب‌المثل است، چرا که مورد استفاده عوام می‌باشد و نیز ضرب‌المثلی قصارگونه و حکیمانه یا بهتر بگوییم شبه حکیمانه است چرا که نهاد و گزاره‌ای کلی دارد.

- ضرب‌المثل‌های شبه حکیمانه: این گونه مثل‌ها ظاهراً متأثر از آثار ادبی و مکتوب است که بی‌شک کلمات قصار از آنها اخذ می‌شود. و آگارد لفسکی کلمات قصار را از مثل‌ها تفکیک می‌کند (کوراوغلی، بیتا: ۲۹)

اما قطعاً نمی‌توانیم موارد زیر را که قصار گونه‌اند و حتماً حاوی اطلاعات عامیانه و ساده می‌باشند از مثل‌های دیگر تفکیک نماییم

این مثل‌ها فراوانند اما نسبت به ضرب‌المثل‌های معمولی غیر حکیمانه ناچیزند .

«آدم خر ببه، گرفتار خر نبه»

ādamxərbəbəgreftārəxarnəbə

(آدم خر باشد ولی گرفتار خر نباشد)

«آدم تا انصاف نده نتانه مردن»

ādamtāensāfnadənətānəmordan

(آدم تا انصاف ندهد مردن نمی‌تواند)

«آدم به گبه، حیوان به لافند»

ādambəgabəhayvonbəlāfand

(آدم با سخن رام می‌شود، حیوان به ریسمان)

«آدم خو دسه شال کین ورجه گرم نکونه»

ādamxudasəša'āləkinəvarjəgarmənakunə

(آدم دستش را در نشیمن شغال گرم نمی‌کند)

«آدم سگ ببه مار نبه»

ādamsəgbəbəmārnbə.

(آدم سگ باشد ولی مادر نباشد)

«اگر خای تی سر نشون تی زوبونه بدار»

agar xāytisarnašun, tizubonəbadar

(مثل این سخن حکیمانه و قصار: زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد)

«گدایی بکوده آقایی گوده مننه»

gadālbəgude‘āqāigudəmannə

(کسی که گدایی کرده نمی‌تواند آقایی کند)

«زن طلاقه رده کودن، زن بمورده زن بدی»

zantalāqəradakun, zanbamurdəzanbadi

(به کسی که زنش را طلاق داده جواب منفی بده و به کسی که زنش مرده زن بده)

«دور نشین، دلیل نشینه»

durnešindilnešinə

(دوری و دوستی)

«بمورده راسته راه دره»

bamurdərāssərāhdarə

(آدم مرده کارش تمام است و درباره او حرف نزن)

مهمترین لحن جملات قصار، لحن خون سرد، جدی و عالمانه است، اما جملات قصار گونه (فولکلوریک) گاه این لحن را از هم می‌پاشد. به زبان دیگر زبان مثل‌های قصه گونه که در زمره عامیانه‌ها به شمار می‌رود همیشه مانند جملات قصار غیرعامیانه و حکیمانه نمی‌تواند جدی، کلی و عالمانه نیست. بنابراین از نشانه‌های تشخیص مثل‌های حکمت‌آمیز و قصار گونه بدین قراراند: کلی بودن مثل‌ها همراه با نهادها و گزاره‌های کلی آن چون: «آدم...»، «گدا...»، «زن طلاق...»، «دور نشین...» و جمله‌های شرطی و صدور برخی «قوانین» اخلاقی و... می‌باشد.

– ضرب‌المثل‌های غیر حکیمانه: این مثل‌ها با لحن صمیمانه‌تر گفته می‌شوند و معمولاً عاطفی‌اند، اما نوع ملاحظت آمیزش کمتر از نوع تلخ و گزنده‌اش می‌باشد و معمولاً به موارد خاص اشاره دارند.

«پشه آقاه چک بزّه»

pəšəāqāyačəkbəzə

(پشه به آقا سیلی زده است، نازک نارنجی است)

«انه چوم میخه، انه دیل سیخ»

anəčummexənanədil sex

(چشمش میخ است و دلش سیخ، سنگدل است)

«اندی بموردی گه تامی ور اما منّی»

andibəmurdigə ta mi varamamanni

(اینقدر بی عاطفه شده‌ای که پیشم نمی‌توانی بیایی)

«اگه اینه بگی آب سر جورشون باور کونه»

agar inəbagiābsarjoršunbāvarkunə

(اگر به او بگویی آب سر بالا می‌رود باور می‌کند، خیلی ساده دل و خوش باور است)

«اینه دیل گولاب شیشه موندنه، دس بزنی شکنه»

Inədilgulābšišamondanə,dasbazanišakanə

(دلش مثل شیشه گلاب است دست بزنی می‌شکند)

به لحاظ ایجاز می‌توان مثل‌ها را به دو قسم تقسیم کرد: مثل‌های موجز اما به ظاهر بی‌قصه و مثل‌هایی که یک قصه فشرده‌اند و یا اشاره به یک قصه قدیمی، حادثه تاریخی دارند و یا گوشه‌ای از یک قصه اند. البته قطعاً نمی‌توان گفت چه قصه‌هایی مقدم بر مثل‌اند و یا برعکس.

۱- مثل‌های بی‌قصه موجزند حتی اوج مثل‌های موجز بی‌قصه، مثل‌هایی هستند که شبه‌قصه‌های طنز آمیز دارند مثل:

«اینه دیل صافه، هچی للیک دار»

inədilsāfə, hačilalikdār

(دلش صاف است، مثل درخت خاردار) که مثل همه لطیفه‌ها نتیجه و پایانی تضاد آمیز و غیر منتظره نسبت به آغازش دارد. اما مثل‌های گونه دوم نیز مختلف‌اند:

۲- مثل‌های قصه وار (گوشه‌ای از یک قصه، اشاره به یک قصه، قصه وارۀ فشرده): گاهی واسطه‌های مثل‌ها آنقدر مبهمند که از دو حالت بیرون نیستند یا واسطۀ آنها مربوط به یک فرهنگ خاص بوده که آن را در نمی‌یابیم و یا واسطۀ آن قصه‌هایی بوده که همگان از آن قصه با خبر نیستند.

«پرهیز کونه نافه بیشتر باد دره»

parhizkunənāfəbištarbāddarə

(ناف پرهیزکار بیشتر باد دارد) که ظاهراً به قصه‌ای خاص ارجاع دارد (گوشه‌ای از قصه)

مثال دیگر «رابم خودشه جزو شاخدارون دونه»

rābamxudašəJuzvəšaxdārondōnə

(حلزون هم خودش را جزو شاخداران می‌داند).

این مثل در قصه‌های عامیانه مشاهده می‌شود. مشهور است که شاهی برای جنگ با دشمن، شاخداران را دعوت کرد. حلزون به راه افتاد و در سر راه گاوی از او می‌پرسد کجا می‌روی، گفت: پادشاه، شاخداران را به مبارزه با دشمن خوانده است، گاو بر سرش فضله می‌ریزد و حلزون زمانی از آن بیرون می‌آید که جنگ تمام شده است. (تلمیح یا اشاره به یک قصه).

اما بیشترین حجم مثل‌ها در میان سه مورد اخیر به قصه وارۀ فشرده اختصاص دارد:

«الون آهون خوزاکه شیر ندهه»

alonāhonxuzakəširnadaħə

(در این روزگار آهو به بچه اش شیر نمی دهد)،

«آولاکو جا نداره در بیجارون، به ته ان ورگیره شون توم بیجار من»

men āwlākūjanadarədarbijāro:n, yətə an varagirəšūn tum bijār

(لاک پشت در مزرعه جایی ندارد، یکی را هم با خود می برد)،

در "بی عاره کون توروف دگوده بون وگرس ولگه خالی خالی چرد»

«در مقعد بی عار ترب انداخته بودند، برمی گشت برگ ترب را خالی می خورد)،

«نانجیب به نجابت برسه تورشه کونوسه پوس کندنه»

nanəjibbənəjabətbərəsəturšəkunusə pus kandəna

(نانجیب که به نجابت برسد ازگیل ترش را پوست می کند)

همه این موارد دارای زبان قصه‌اند، گویا کسی است که دارد قصه لاک پشت بی عار، آدم نانجیب و آهو را بازگو می کند (البته به جای روزی روزگاری گفته می شود: این روزها) و یکباره ایجازوار از پایان می گوید و قصه را تمام می کند.

بررسی نشانه‌ای و محتوایی

نشانه‌شناسان، نشانه‌ها را دارای مدلولهای دلخواهی دانسته‌اند (گیرو، ۱۳۸۰: ۵۴). با نشانه‌هایی که ارائه می‌کنیم از اینکه دال‌های مورد نظر خود را یافته‌ایم و نیز دریافت‌های متفاوت و دلخواهی خود را ارائه می‌دهیم، ممکن است گوشه‌ای از واقعیت را گوشزد کنیم.

نشانه‌های بومی: لاک پشت (آولاکو)، حلزون (راب)، آئیل (آهیل ۹)، کوکنار (خشخاش)، کونده (نوعی چوب کلفت بی‌خاصیت)، ازگیل ترش (ترش کونوس، میوه‌ای کم ارزش)، درخت خاردار یا افاقای وحشی (للیک‌دار) معمولاً از اشیاء کم‌خاصیتی هستند و آدم‌ها بدان‌ها تشبیه می‌شوند. در بینش ناتورالیستی انسان به اشیاء طبیعی، مانند می‌شود که دگرگونی شخصیتی

در آن ناممکن است و این مطلب، به نوعی، نگرش بدبینانه را نسبت به انسان و هستی بازگو می‌کند.

اما نمی‌توان گفت که صاحبان این ضرب‌المثل‌ها، آگاهانه دارای بینش ناتورالیستی‌اند. زیرا آنان اخلاق مطلوب خود را تبلیغ می‌کنند و در نهایت از کسانی که بیزار و خسته شده‌اند، این مثل‌ها را برای آنها به کار می‌برند و اساساً از تشبیهات طبیعی که دم دستی‌ترین اشیاء مردم گیلان است، استفاده می‌کنند. این اشیاء وارد زبانشان می‌شود. اشیاء طبیعی به‌نحوی زبان آنها را شکل می‌دهد که گاه مشکل است که بتوانند از چنبره نتایج طبیعی و زیست‌شناختی خلاص شوند. اندیشه ناتورالیستی دارای مبانی فکری علمی - تجربی و مادی است بدین معنی که انسان به مقتضای خواسته‌های طبیعی، ژنتیک و موروثی عمل می‌کند (Haghighi, 1933:120) و همچون طبیعت بیرونی در تغییر احوال خود ناتوان است. بیشترین ضرب‌المثل‌های اخلاقی گیلان بیان‌اندیشه‌های ناتورالیستی شخصیت‌های منفی است. کمتر مثلی را سراغ داریم که از طینت ناسالم شخصیت‌ها، آن هم به‌صورت ایستا و ثابتش یاد نکرده باشد؛ حال به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

«شیمی دوستی آئیل مستی مانه»

šimidustiāiləmastəmondanə

(دوستی شما مثل مستی آئیل است)

«اینه دیل صاف هچی للیک دار»

Inədilsāfə, hačilalīkdār

(دلش مثل درخت خاردار صاف است)

«اسفناج بکاشته کوکنار چن دره»

esfənājbəkaštəkukənarčendərə

(اسفناج کاشته می‌خواهد کوکنار بچینه)

«رابم خودشه جزو شاخدارون دونه»

rabamxudašəjuzvəšāxdaro:ndonə

(حلزون هم خودش را در زمره شاخدارون می‌داند)

«اسبه خاشه موسون مندلاکته»

asbəxāšəmusonmandalākate

(مثل استخوان اسب افتاده وسط)

«گدایی بوکوده، آقایی گوده منه»

gadāibagudə ,āqā'igudəmannə

(گدایی کرده نمی‌تواند آقایی بکند)

«اولاکو جا نداره در بیجارون، یته ان وراگیره شون توم بیجارون»

āwlākujānadarədarbijāro:n, yətə an varagirəšun tum bijāro:n

(لاک پشت جایی در مزرعه ندارد یکی را با خودش می‌برد)

«کور کوره پیدا کنه، آب خو گوداله»

kurkurəpeydākunə, ābxugowdālə

(کور کور را پیدا می‌کند آب گودال خود را)

حتی مثل‌های حکیمانه و قصار گونه نیز اکثراً این بینش را القاء می‌کنند: «آدم خر بیه، گرفتار خر نبه» (آدم خر باشد گرفتار خر نباشد). نشانه‌های دیگر اخلاق ناتورالیستی: «چشم»، «چهره به چهره و رو در رو»، «دل و زبان» و نظایر آن از مهمترین اعضای طبیعی انسان‌اند که در محور همنشینی با مثل‌های اخلاقی فراوان به کار می‌روند.

معمولاً دل و زبان با همدیگر تفاوت دارند، «این که تی دیل گوی، تی زوبون نگوی، این که تی زوبون گوی، تی دیل خبر نداره» (این که دلت می‌گوید، زبانت خبر نداد و برعکس). «اینه دیل صافه هچی للیک‌دار. (دلش مانند درخت اقاقایی وحشی صاف است) که از روی طنز و تهکم گفته شده است. حتی اگر دل صاف باشد باز از نوع موروثی و صفای ذاتی است که کمتر از این

نوع مثل‌ها دیده می‌شود: «اینه دیل گلاب شیشه موندنه، دس بزنی شکنی» (دلش مثل شیشه گلاب است که دست بزنی می‌شکند). از جنبه‌های بسیار منفی ناتورالیستی آن است که آدم «رودررو» و «چشم در چشم» دروغ بگوید و این نهایت بی‌شرمی در نزد صاحبان این مثل‌ها است:

« آدم چشم میانه فندره دروغ گه »

ādāmāčāšmamiānəfandarəduruqge

(به چشم آدم نگاه می‌کند و دروغ می‌گوید)

«چاق دروغ گونه»

ačāqduruqgunə

(رودررو دروغ می‌گوید)

«اینه چشمون زوله»

inəčušmonzulə

(چشم‌هایش دله است)

(این چند جمله اخیر ظاهراً مثل نیستند، اما از آنجا که چشم نمی‌تواند دروغ بگوید و اگر بگوید دله و بی چشم و روست، تشبیهی در درونشان نهفته است) گویی در برابر این اخلاق نابهنجار ناتورالیستی، معدودی از اخلاق‌های آرمانی، رمانتیک و ایدئولوژیک آنها وجود دارد: «آدم خوجانه گوشته اشانه ره فاده» (آدم گوشت تنش را به آنها می‌بخشد). و حتی انگشت‌شماری از مثل‌ها، در برابر بینش ناتورالیستی اشاراتی بدین مطلب دارند که تنها حیوان است که حرف‌هایش نیست. «آدم به گبه، حیوون به لافند» (انسان به سخن است و حیوان به بند طناب). اما برخی از ضرب‌المثل‌های اخلاقی به تدریج کم رنگ می‌شوند، اگر چه مثل «تومن بکنده آدمه مانه» tumonbəkəndəādəmāmānə (آدم شلوار کنده را می‌ماند و بی‌حیاست) ممکن است تا مدت‌ها بعد معنی داشته باشد اما «آدمه چمه سرمه کشه» ādāməčuməsurməkəšə (چشم آدم را سرمه می‌کشد و بی‌حیاست) که حکایت ضمنی

از آرایش دختران دارد، آیا در مرحله کنونی زندگی اجتماعی تا اندازه‌ای بی رنگ نشده است؟ و یا اخلاق ماکیاولی و شخصیت‌های هرهری مذهب که بنا بر طبیعت ذاتی خود مایه دلزدگی دیگران را فراهم می‌کنند، بنابر وضعیت کنونی خود، شکلی عادی و طبیعی به خود نگرفته است؟!

نتیجه گیری

ساختار مثل‌های عامیانه ساده و بی‌پیرایه‌اند. حتی صنایع ادبی آنها در حدود حس مشترک مردم است. مهمتر از همه آنکه، غالباً از کنایه استفاده شده‌اند و عنصر مسلط آنها کنایه است. بیشتر این مثل‌ها صورت گزارش دارند، اما دارای مفاهیم بازدارنده و آمرانه‌اند. با این همه، این ضرب‌المثل‌ها با لحنی طنزآمیز امر و نهی می‌کنند، به عبارت دیگر، کمتر امیدوار تغییر و واژگونی آدم‌هاست؛ زیرا صاحبان ضرب‌المثل‌ها، معمولاً آدم‌ها را دارای سرشت و خمیر مایه‌های نامناسب دانسته‌اند. اندیشه‌ها در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند: اندیشه ناتورالیستی در برابر اندیشه رمانتیک و آرمانی و ایدئولوژیک. حجم اندک مثل‌های اخیر و کثرت مثل‌های توبیخ‌گر و گاهی زشت نشان می‌دهد که این مثل‌ها چه بسا برای سرزنش اکثر آدم‌های پیرامون به کار بردگان مثل‌هاست. در پایان به عنوان پیشنهاد گفته می‌شود که می‌توان مثل‌های هر شهری را بررسی کرد و نباید این کار را تکراری دانست. زیرا ممکن است کوچکترین تفاوتها در ساختار مثلها بزرگترین تفاوت‌ها را پدید آورد. برای نمونه مثلی است که در غرب و شرق گیلان با یکدیگر تفاوت دارد. در رودسر می‌گویند: " زن آدم را تاج بر سر می‌کند، همچنین آدم را خاک بر سر می‌کند." اما در شفت می‌گویند: " مرد آدم را تاج ... " اگر به این جمله‌ها دقت کنیم درمی‌یابیم سخن اول زاویه دید مردانه دارد و سخن دوم زاویه دید زنانه. جمله نخست زشتی و زیبایی زندگی را بر دوش زنان می‌اندازد و تقریباً ضد زن و مردسالارانه است و جمله دوم ضد مرد و زن مدارانه است.

پی‌نوشت

1 - Mechanism

2- تمامی مثل‌ها و آوانویسی‌ها از پاینده لنگرودی (۱۳۷۴) می‌باشد که در آن می‌توان به شیوه فرهنگ‌ها همه مثل‌ها را یافت.

3 - figures of speech

4 - rhetoric

5 - Paradigmatic

6 - genre

7 - Tone

8 - surprise ending

9- پرنده‌ای است دریایی به شکل طوطی (نوزاد، ۱۳۸۱: ۱۶).

منابع

- پاینده لنگرودی، محمود: ۱۳۷۴، مثلها و اصطلاحات گیل و دیلم، انتشارات سروش.
- تسلیمی، علی: ۱۳۸۱، نقد و تحلیل افسانه‌های گیلان، رشت، چوبک.
- دو مینیک، استریناتی: ۱۳۸۰، مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه، مترجم ثریا پاک نظر، تهران، گام نو.
- ۴ - کوراوغلی، ح: [ابی تا]، مثلها و تمثیل‌های فارسی، ترجمه ابوالفضل آزموده، نشر کوتنبرگ.
- ۵ - گیرو، پی‌یر: ۱۳۸۰، نشانه‌شناسی، ترجمه محمد نبوی، تهران، انتشارات آگاه.
- ۶ - نوزاد، فریدون: ۱۳۸۱، گیله‌گب، رشت، دانشگاه گیلان.
- ۷- هدایت، صادق: ۱۳۸۳، نوشته‌های پراکنده، تهران نشر جامه دران.
- 8-Cuddon, J. A. : 1984, A Dictionari of Literary terms, Penguin Books
- 9- Jakobson, R: 1992, The Metaphoric and Metonymic poles in Modern criticism and theory, New York.
- 10 – Haghghi, Manoochehr: 1933, literary schools, Tehran, Avaye now.